

انتقاد از مواضع دفتر سیاسی حکا در مورد بحران خلیج و پیامدهای آن

عمر ایلخانی زاده

بحران خلیج فارس - اشغال کویت توسط عراق و لشکر کشی آمریکا و متحدینش به منطقه خاورمیانه. قیام مردم بر علیه رژیم عراق و بویژه قیام توده ای در کردستان عراق و سرکوب وحشیانه آن، آوارگی نزدیک به دو و نیم میلیون انسان و رنج و مرارت طاقت فرسایشان از جمله مهمترین مسایل سیاسی و مصایب انسانی این دوره در خاورمیانه و جهان به حساب می آیند.

موضع گیری و تبیین گرایشات، احزاب و جریانات اجتماعی مختلف در قبال تک تک این مسایل به دلیل اهمیت سیاسی و بار انسانی این قضایا و ربط مستقیمشان به سرنوشت کارگران و توده های محروم و ستمدیده از اهمیت و حساسیت ویژه ای برخوردار است.

موضع دفتر سیاسی حکا که از طرف اعضای آن طی نوشته ها و مقالات گوناگونی توضیح داده شده است، از اشکالات و انحرافات اصولی جدی ای برخوردار است. سکوت در باره آن را که آشکارا نقض پرنسیب های کمونیستی و انقلابی است، جایز ندانسته و سعی می کنم ضمن بیان فشرده نظرات خود برخورد انتقادی به نظرات دفتر سیاسی داشته باشم.

۱- اشغال کویت و لشکر کشی آمریکا و متحدین به خلیج

آنچه را که "بحران خلیج" نام گرفت باید در متن بحران منطقه ای و خاورمیانه و اوضاع سیاسی جهان پس از جنگ سرد مورد بررسی قرار داد تا بتوان به نتایج درست و تحلیل سیاسی از این پدیده دست یافت.

قبلا باید توضیح دهم که خلاء آلترناتیو و یا عدم وجود یک قدرت منطقه ای "حافظ نظم و ثبات" در جهان عرب و یا بهتر است بگوئیم در خاورمیانه و حوزه نفتی خلیج سالهاست به وضوح مشاهده می گردد. بویژه در شرایطی که اقتصاد سرمایه داری تحت سلطه در کشورهای این منطقه مدتهاست از تک و تا افتاده و رونق

اقتصادی دورانش به سر آمده و بحران و رکود چشمگیر اقتصادی دامنگیر اکثر کشورهای منطقه است. فروش و درآمد نفت (که عمده ترین منبع مالی کشورهای خلیج است) کاهش نموده، اوپک بعنوان سازمان هماهنگ کننده تولید و فروش نفت نه انسجام و نه وزن و اعتبار قدرت مقابله سابق را دارد و به تبع آن کاهش رشد اقتصادی در کشورهای منطقه فزونی گرفته و دامنه بحران موجود را وسیعتر و عمیقتر می نماید. فقر و فلاکت و بیکاری و محرومیت توده های استثمار شونده بعد جدیدی یافته است. افزایش دامنه اعتراضات توده ای و ناآرامی سیاسی و درگیریهای داخلی در اکثر کشورهای منطقه و حتی بروز و توسعه کشمکش و رقابت در میان جناح و دسته بندیهای مختلف بورژوازی در این کشورها، ثبات حکومتی و یکپارچگی بورژوازی را مورد مخاطره جدی قرار داده و در مواردی از هم گسیخته است. در متن چنین اوضاعی پیمانها و قراردادهای پیشین برای حفظ "نظم" و "آرامش" در منطقه دیگر جوابگو نیستند و بالطبع اختلافات قدیمتر و ادعاهای ارضی بار دیگر در صحنه سیاسی و در روابط میان کشورها طرح می گردند. ارتش بمشابه ستون و پایه اصلی حفظ نظام در این کشورها روز به روز به وزن و توانش افزوده می گردد و مخارج هنگفت و بودجه های کلان نظامی بالاجبار سربار این موقعیت آشفته اقتصادی می گردد.

سقوط رژیم شاه جنبش توده ای و قیام مردم ایران، روی کار آمدن جمهوری اسلامی، انگیزه و وسوسه صدور انقلاب اسلامی، جان گرفتن دوباره نهضت پان اسلامیستی در کشورهای منطقه و سرانجام جنگ ارتجاعی ایران و عراق را با توجه به عوامل فوق می توان توضیح داد. و همه اینها از بی ثباتی و بحران اقتصادی در منطقه حکایت دارند.

عراق، یکی از صادر کننده گان اصلی نفت در میان کشورهای عربی، در اثر درآمد حاصل از نفت توانست وضعیت اقتصادی خود را در دهه هفتاد پیشرفت دهد و قدرت نظامی را افزایش بخشد، جنبش کردها را شکست دهد (قرارداد ۱۹۷۵) و هر نوع مخالفت و اعتراض در داخل را سرکوب نموده و حتی حزب حاکم نیز مورد تصفیه قرار گرفت. هزاران روستا در کردستان عراق ویران شد و مردمش به اردوگاههای اجباری روانه شدند. رژیم عراق از هر نظر موقعیت خود را تثبیت نمود و به پر قدرت ترین کشور عربی تبدیل شد. روابط خود را با غرب بهبود داده و اقتصاد عراق چرخش چشمگیری به سوی بازارهای غربی نمود. از طرف دیگر رقیب اصلی عراق در حوزه نفتی خلیج (ایران) پس از قیام مردم ایران به شدت تضعیف شد و رژیم تازه به دوران رسیده جمهوری اسلامی علیرغم حمایت داخلی و مردم، اما در یک انزوای سیاسی در جهان بسر می برد. رژیم اسلامی از همان روزهای اول روی کار آمدنش از هر تلاشی برای صدور انقلاب اسلامی حمایت نموده و تهدیدی جدی برای کشورهای منطقه به حساب می آمد. ترس از صدور انقلاب اسلامی کشورهای نفت خیز حوزه خلیج فارس را فرا گرفته بود.

با توجه به این پارامترها، عراق زمینه سیاسی و توازن نظامی را برای حمله به ایران و گسترش مرزهای آایش مناسب دید. ماجراجویی اسلامی و تمایل به صدور انقلاب اسلامی از یک طرف و وسوسه تبدیل شدن به قدرت برتر در منطقه و پر کردن جای خالی مصر در جهان عرب از طرف دیگر، از موجبات جنگ ارتجاعی ایران و عراق به حساب می آیند.

در این جنگ جمهوری اسلامی شکست خورد و خفت و خواری چشید. عراق هر چند موقعیتش در جهان عرب بهتر شد ولی پیروز نگشت و این همه آن چیزی نبود که عراق خواستارش بود. عراق یکی از بزرگترین ارتشهای جهان را به لحاظ نفرات بنیاد گذاشته که دارای تکنیک مجهز و مدرن با سلاحهای مخرب و پر قدرت بود (تقریباً یک دهم کل جمعیت عراق). عراق از یک جنگ بزرگ هشت ساله خسارت و زیانهای بسیار دیده و زیر بار قرض سنگینی قرار گرفته بود. ماشین جنگی عراق فضای حیاتی را برای خود تنگ می

دید و برای تثبیت بقای قدرت خود در آینده به امکانات اقتصادی بیشتر از آنچه که دارا بود، نیاز داشت.

اشغال کویت در راستای همان سیاستی انجام گرفت که از سالها پیش در پیش گرفته شده اما هنوز به نتایج مطلوب نرسیده بود. کسب موقعیت برتر در خلیج نمی‌توانست با صلح ایران و عراق و قبول دوباره قرارداد ۱۹۷۵ تامین شود. موقعیت سیاسی و نظامی عراق تثبیت نشده و قابل بازپس‌گیری بود. اقتصاد عراق نمی‌توانست به تنهایی نیازهای چنین استراتژی منطقه‌ای و چنین ارتش پر هزینه‌ای را برآورده سازد. تعجیل در رسیدن به صلح با ایران و حتی نرمش آشکار عراق در این مورد (علیرغم موقعیت ضعیفتر ایران) بیانگر این واقعیت است که حاکمان عراق پیشتر به این نتیجه رسیده‌اند که برای تعقیب استراتژی منطقه‌ای خود به تغییر نقشه نیاز دارند و باید هر چه زودتر با رفع مانع ایران، اقدامات سهل‌الوصول‌تری را در دستور بگذارند. کویت هم لقمه چرب و نرمی بود و هم به آسانی قابل دسترس و فاقد قدرت مقاومت و بی‌زیان به لحاظ نظامی. عراق فعل و انفعالات جهان و توازن منطقه‌ای را چنین ارزیابی کرده بود که پس از داد و هاوار و محکوم کردنها و حتی تیره شدن روابط با این و آن در کوتاه مدت، اما خواهد توانست کویت را از هضم رابع بگذراند. به همین دلیل عکس‌العمل شدید کشورهای عرب و دولتهای غربی و قطعنامه‌های شورای امنیت سازمان ملل که واضح بود زمینه و افکار عمومی را برای لشکر کشی به خلیج و جنگ در این منطقه آماده می‌کنند، از جانب عراق جدی گرفته نشد و لجاجت بر ماجراجویی نظامی خود پایدار ماند. (نکته‌ای که در تحلیل دفتر سیاسی بعنوان یک عامل منطقه‌ای به آن اهمیت داده نشده و مسکوت گذاشته می‌شود).

۲- لشکر کشی آمریکا و متحدین به خلیج فارس

سقوط و فروپاشی سرمایه‌داری دولتی در برابر اقتصاد بازار به قطب‌بندی شکل گرفته جهان در چند دهه اخیر پایان داد. و عملاً بلوک شوروی (شرق) در برابر غرب و اقتصاد بازار از میدان به در شد و شرق و غرب با هم پیروزی "سرمایه‌داری آزاد" را جشن گرفتند. دوران جنگ سرد به سر آمد و این همه با مسموم‌ترین تبلیغات ضد کمونیستی و ضد مارکسیستی همراهی شد.

مطبوعات و رسانه‌های بورژوازی در همه دنیا تعریف و تمجیل از دمکراسی غربی را در بوق و سرنا دمیدند و کوس پیروزی نواختند. اما در پس همه این نواهای شوم و این جار و جنجال تبلیغاتی، این حقیقت بنیادی هر روز بیشتر و بیشتر خود را نمایاند که آنچه شکست خورد و در هم شکست، شکل و نوعی از سرمایه‌داری بود که در این مرحله دوام و ایستادگی‌اش را در برابر امواج بحران اقتصادی و کشمکشهای درونی نظام سرمایه‌داری از دست داد و از پا درآمد. قطعاً دامنه تاثیرات بحران و تضادهای درونی سرمایه‌داری در بخشها و اشکال دیگر این نظام نیز گسترش یافته و می‌یابد. کاهش آهنگ رشد اقتصادی و ازدیاد بیکاری و تورم مدتهاست گریبانگیر بخشی از کشورهای صنعتی غرب نیز شده است. سلطه اقتصادی و بلامنازع آمریکا بر بازار جهانی به طور آشکاری در هم شکسته است.

اگر دوران جنگ سرد و رقابت تسلیحاتی و نظامی دو بلوک شرق و غرب، برای بلوک شوروی نتیجه‌اش تسهیل شکست در مقابل اقتصاد بازار بود، آمریکا و متحد اصلی‌اش در اروپا (انگلستان) را نیز در مقابل دیگر رقیبان غربی به موقعیت اقتصادی و تکنولوژیکی نازل‌تری سوق داد. پیشرفت اقتصادی و رشد تکنیکی آلمان و ژاپن و حتی به درجه‌ای فرانسه و بالاخره طرح اروپای متحد عملاً سرکردگی اقتصادی آمریکا را پایان بخشیده است. اندیشمندان آمریکایی همزمان با پیروزی بر بلوک شوروی، آغاز افول و به سر آمدن دوران

قدر قدرتی خود را به مثابه رهبر غرب، به وضوح پیش بینی می کردند. پیمان نظامی ناتو که آمریکا نقش محوری و هدایت کننده در آنرا دارا است، دیگر فلسفه وجودی و ضرورتش از میان رفته و تمایل به بیرون رفتن نیروهای آمریکایی از اروپا و حتی بوجود آوردن یک نیروی نظامی اروپایی جانشین آن به طرح و اندیشه مطرح حداقل برای بخشی از سیاستمداران اروپایی تبدیل کرده است. بنابراین استفاده از قدرت نظامی و نمایش قدرت برای آمریکا اهمیت ویژه ای داشت تا خاصیت ناتو و ضرورت بقای آن را به رقیبان گوشزد نماید. آمریکا از این طریق می کوشد کاهش وزن و نقش اقتصادی خود را بپوشاند.

اشغال کویت توسط عراق برای آمریکا موهبتی آسمانی و بهانه مناسبی بود تا بتواند در راستای اهداف امپریالیستی خود از قاره ای به قاره دیگر لشکرکشی کند و رعب و هراس در دل مخالفان و رقیبانش بکارد. کشورهای اروپایی نیز علیرغم مخالفت های برخی از آنها با این یا آن جانبه از سیاست آمریکا، در این لشکرکشی دنباله رو وی شدند. بدین ترتیب با مقاصد سرمایه دارانه و تحت پوشش تبلیغاتی رادیو و تلویزیون و دیگر رسانه ها اعزام نیرو و تسلیحات ویرانگر جنگی به خلیج ارتقاء داده شد و جان و مال انسانها در راه "نظم نوین" آمریکایی مورد تاخت و تاز وحشیانه قرار گرفت.

جنگ خلیج چهره کریه، پر قساوت و ریاکار سرمایه داری معاصر را به وضوح نمایش داد. ماهیت فریبکارانه و محتوی متعفن دموکراسی امپریالیستی را بیش از هر دوره دیگری آشکار ساخت. دموکراسی خواهی بوش و مولفین اروپائیش عبارت بود از اعدام و شکنجه فلسطینیان در "کویت آزاد شده" و چراغ سبز نشان دادن به حمایت ضمنی از ارتش عراق برای سرکوب مردم.

قطعا از نظر هر انسان آزادیخواه و شریفی، این قلدری و زورگویی آمریکا و متحدینش محکوم است و افشای ماهیت واقعی و ضد مردمی و ضد کارگری نظم نوین بوش و شرکاء وظیفه تخطی ناپذیر همه کمونیستها و انقلابیون و عناصر آزادیخواه است. نه آمریکا ونه هیچ دولت و مقتدر سرمایه داری حق ندارد و نباید ژاندارم و پاسبان جهان شود. نیات توسعه طلبانه و مقاصد جنگ افروزانه عراق به هیچوجه و نباید ذره ای از مخالفت با این زورگویی جهانی بکاهد و یا آنرا کم رنگ کند همانطور که لشکرکشی آمریکا نیز نباید و نمی تواند مقاصد و نیات زورگویانه عراق در منطقه را پرده پوشی کند.

۳- دفتر سیاسی، کلی گویی ضد امپریالیستی و یک جانبه گری در تحلیل سیاسی

از همان اولین اظهار نظر د.س. راجع به بحران خلیج در کمونیست ۵۹ آشکارا از عامل منطقه ای عراق چشم پوشی می شود و اشغال کویت و عواقب زیان بارش که حداقل تشدید جنگ و درگیری و صف آرای های جدید نظامی در کشورهای منطقه ای و افزایش تسلیحات مرگبار را موجب می شود، نادیده گرفته می شود. اهمیت این مسئله وقتی برجستگی پیدا می کند که در همان شماره کمونیست اعلام می شود که این سکوت و چشم پوشی هیچ نوع مصلحت و محدودیت به دلیل مصالح دیپلماتیک در قبال عراق را پشت سر ندارد! (۱)

بیباید از زاویه کارگران عراق به این مسئله بپردازیم. آیا می بایست در قبال این سیاست منطقه ای عراق و کشاندن مردم و ارتش عراق به یک جنگ دیگر، که روشن بود به این سادگی تمام نمی شود و حداقل درگیری های تند منطقه ای را به دنبال داشت، رضایت می دادند؟ بنابه استدلال د.س جواب مثبت است: "تصور اینکه صدها میلیون نفر وجود فقر و محرومیت در یکسو و ثروتهای افسانه ای معدودی کشور دست ساز و شیخ نشین را که استعمار انگلستان هنگام ترک منطقه با خط کش و گونیا روی نقشه منطقه ایجاد کرده

است، تا ابد تحمل خواهند کرد تصویری پوچ است" (کمونیست ۵۹ مصاحبه رفیق منصور حکمت). با این استدلال کارگر عراقی می‌بایست اشغال کویت را "هر چند از بالا" صورت گرفته است، اما در جهت منافع توده‌های محروم و توزیع مناسب‌تر ثروت در میان "صدها میلیون نفر مردم عرب و منطقه" ارزیابی می‌کردند چون در نقل قول فوق خواست مردم عرب با اقدام عراق به هم گره زده شده و بطور واقعی چنین توهمی را ایجاد می‌کند.

برای توجیه این موضع‌گیری، در همان مصاحبه با این حکم روبرو می‌شویم: "کما اینکه اگر مصر یک روز عربستان سعودی را اشغال کرده بود و حکومت سعودی را ساقط کرده بود آنرا محکوم نمی‌کردیم". و به این روال می‌توان استدلال نمود که اگر ایران هم بحرین را روزی به اشغال در آورد قابل محکوم کردن نیست. مگر نه اینکه با خط‌کش و گونیای امپریالیستی بر روی نقشه ظاهر شده است. و اگر ما به این ادعاهای ارضی از جانب کشورهای مختلف صحنه بگذاریم (چنانکه د.س می‌گوید) و مبنای لشکرکشی‌ها قرار گیرند قطعاً باید شاهد بیطرف یکی از سلسله جنگهای خونبار و بی‌انتهای تاریخ باشیم. تازه پس از برگرداندن قطعات جدا شده به "مام میهن" نوبت تصفیه حساب و صف‌آرایی کشورهای بزرگتر منطقه علیه همدیگر فرا می‌رسد. این موضع‌گیری نه تنها ربطی به منافع توده‌های محروم ندارد بلکه برخلاف منافع آنهاست. باوجودیکه این مرزها را استعمار و قدرتهای امپریالیستی و در گذشته دورتر نادرها، اسکندر و چنگیز و ناپلئون‌ها و ... بر مردم تحمیل نموده‌اند، اما مشغول نمودن ذهن و جلب سمپاتی کارگران و زحمتکشان به این نوع ادعاهای ارضی دولتها و زورمداران از همدیگر جز تخدیر ذهن توده‌های محروم و تبدیل کردنشان به دنباله‌رو طبقات حاکم معنا و مفهوم دیگری ندارد. به همان اندازه که "تمامیت ارضی کویت" و هر کشور دیگری قدوسیتهای ندارد و موضوع مورد دعوی کارگر و زحمتکش نمی‌تواند باشد، ادعا و شعار توزیع عادلانه‌تر منابع ثروت از جانب طبقات حاکم و استثمارگر این کشورها نیز نه تنها ربطی به خواست و منافع توده‌های محروم ندارد بلکه یک تقلب و دو رویی دولتها و حاکمان علیه منافع آنها و برای دربند نگه داشتن بیشتر مردم شان است. مردم این کشورها از این توسعه طلبی‌ها سهمی جز اسارت و سرکوب بیشتر نبرده و نخواهند برد.

بورژوازی عراق، مصر ایران و ... همیشه و تاریخاً برای توجیه توسعه طلبی و عظمت طلبی ملیشان و یا برای گریز از تضادهای داخلی و خاموش نمودن جنبش مردم سعی کرده‌اند توجه‌اشان را به خارج مرزها معطوف کنند. اگر جنجال و هائیهوی پان ایرانیست‌ها و نقشه ایران بزرگشان ربطی به منافع و آرزوهای مردم ایران داشت، ادعای حاکمان عراق نیز با منافع مردم و توده‌های عراقی و فلسطینی پیوستگی دارد.

همچنانکه اشاره شد صورت مسئله در مورد اشغال کویت، از جانب دفتر سیاسی عمداً به موافقت یا مخالفت با حاکمیت کویت و احترام گذاشتن یا نگذاشتن به تمامیت ارضی آن محدود می‌شود. بطور واقعی طرح مسئله بدین صورت برای شانه خالی کردن از جوابگویی به مسایل پایه‌ای تری در این رابطه برای یک حزب کمونیستی است. آنچه که باید جواب بگیرد تایید یا عدم تایید نقض حاکمیت کویت از جانب عراق نیست. موضع کارگری و کمونیستی در همانحال که حق حاکمیت و تمامیت ارضی کشورها را مقدس نمی‌شمارد و این مرزها و تقسیمات کشوری را دست ساز امپریالیستها و زورگویان و توسعه طلبانه دیروزی و امروزی در تاریخ می‌داند و در این دعواها طرف کسی را نمی‌گیرد. اما در برابر سرنوشت توده‌های مردم بی‌تفاوت نبوده و نتیجتاً آن اقدامات و مقاصدی را که بلاواسطه به سرنوشت و زندگی توده‌های مردم مربوط است افشاء نموده و در برابرشان اتخاذ موضع می‌کند. لازم نیست و نباید مسئله را از زاویه حق حاکمیت کویت، عربستان و بحرین و ... و یا عدم آن دید. بلکه اهداف و مقاصد توسعه طلبانه و جنگ افروزانه به هر بهانه‌ای که باشد باید افشاء شده و بر علیه آن بود. ما در این باره بی‌طرف نیستیم و سرسختانه علیه همراهی نمودن توده مردم با این شعار و تبلیغات ناسیونالیستی، هستیم. محدود کردن جواب به موضع‌گیری

در قبال اشغال یا عدم اشغال کویت رفتن در چهارچوبی است که از برخورد مشخص به رابطه مردم با این توسعه طلبی در منطقه طفره می‌رود و جنبه جنگ افروزانه این نوع اقدامات را که به قیمت جان و مال مردم ستم دیده تمام می‌شود به فراموشی می‌سپارد. اینها آن جنبه‌های اساسی است که د.س به آن نمی‌پردازد و اصلاً از این زاویه بحثی به میان نمی‌آورد.

اگر پرولتاریای عراق و همه آزادیخواهان و کارگران منطقه در جنگ خلیج می‌بایست و باید به این لشکرکشی و قلدری آمریکا معترض باشند و با این آقابالا سری به مخالفت برخیزند و ماهیت ضد کارگری "نظم نوین جهانی" و ریاکاری دمکراسی خواهی امپریالیستها را افشاء کنند، در عین حال ضروری است با حفظ موضع مستقل خود به عامل عراق بعنوان یک عامل منطقه‌ای بپردازند و مرز خود را به روشنی با این توسعه طلبی ترسیم کنند تا به زایده و سیاهی لشکر بورژوازی خودی تبدیل نشوند. قطعاً نه از موضع دفاع از حق حاکمیت و تمامیت ارضی کویت بلکه از موضع مخالفت با آواره نمودن و راندن بیش از یک میلیون کارگر مشغول به کار در کویت، از موضع محکوم کردن هتک حرمت و ناموس و غارت دار و ندار مردم کویت، از موضع مخالفت با تشنج آفرینی منطقه‌ای و تحکیم قدرت پایه‌های این ارتش‌های ضد انقلابی در منطقه و بالاخره از موضع مخالفت با آن سیاستی که الله اکبر را به مظهر و بخشی از پرچم عراق تبدیل نمود. در این ماجرا به جز سرزمین کویت مردم و توده‌های کارگر و زحمتکش در کویت و غیر کویت نیز بودند که د.س نادیده‌شان می‌گیرد.

د.س از همان اول به عامل مردم و به عامل عراق به عنوان یک عامل منطقه‌ای در این جنگ و به نقش و وظایف پرولتاریای عراق بر علیه رژیم خودی نمی‌پردازد و حتی اشاره‌ای به آن ندارد.

اما در عالم واقع نمی‌توان مخالف سیاست ضد کارگری سرمایه‌داری به سرکردگی آمریکا بود ولی بطور مشخص به یک سیاست و اقدام ضد کارگری دیگری در سطح منطقه نپرداخت و موضع‌گیری در برابر آن را پشت گوش انداخت و در عین حال ادعا کرد که هیچ مصلحتی در ورای آن نیست. ادامه منطقی این سیاست در جریان جنبش و قیام مردم کردستان عراق همچنانکه می‌بینیم به پشت کردن آشکار به منافع مردم می‌انجامد. همه اصول و پرنسیب‌های تاکتونی حزب کمونیست در مورد جنبش و قیام مردمی و همه سرسختی و ایستادگی کومه‌له در روابط دیپلماتیک برای حفظ پرنسیب‌های انقلابی و کمونیستها در مقابل مردم عراق، نادیده گرفته شده و خدشه دار می‌گردد.

۴- دفتر سیاسی در موضع انکار و مخالفت با قیام مردم

پس از ختم جنگ خلیج و شکست عراق ما شاهد اوج‌گیری جنبش و قیام مردم علیه رژیم بودیم. طبیعی بود که مردمی به جان آمده از سرکوب و خفقان طی سه دهه اخیر با اولین نشانه‌های ضعف رژیم و به دست آوردن کوچکترین فرصتی، بکوشند تا خشم دهها ساله خود را بر سرش ببارانند. به این ترتیب اعتراض و قیام مردم اوایل بصورت پراکنده و سپس در کردستان بطور هماهنگ و سراسری اوج گرفت، چنانکه همه مردم از پیر و جوان و زن و مرد با هر وسیله ممکن و با شهادتی بی‌مانند که نظیرش را فقط در قیامهای عظیم مردم می‌توان یافت به ارگانهای سرکوب رژیم، بویژه به دستگاههای امنیتی هجوم بردند و در عرض چند روز و پس از یک نبرد خونین چند روزه در کرکوک و اطراف آن سراسر کردستان آزاد شد. قیام به شیوه‌ای کاملاً کلاسیک ماشین بوروکراتیک دولتی را مورد تعرض قرار داد. همه کشورهای منطقه و آمریکا نیز که غافلگیر شده بودند در اولین عکس‌العمل خود دشمنی و مخالفتشان را با قیام و جنبش مردمی از پایه اعلام نمودند.

مصر، عربستان و سوریه رسماً از آمریکا درخواست نمودند که در این مرحله نباید ارتش عراق تضعیف شود و حتی ایران نیز در مورد ضرورت حفظ تمامیت ارضی عراق هشدار داد. آمریکا رسماً اعلام نمود که خواستار تضعیف ارتش عراق نیست. پرواز هلی کوپترهای عراقی را آزاد نمود و ممنوعیت از نقل و انتقالات نظامی عراق برداشته شد و به بقایای لشکرهای گارد جمهوری از جنگ کویت که مطابق قرارداد می بایست تا پایان متارکه فاقد هر نوع تحرک نظامی باشند، اجازه داده شد به مقصد شمال عراق برای سرکوب قیام مردم کردستان حرکت نمایند. بدین ترتیب با یک طرح کاملاً امپریالیستی و ارتجاعی و یک هماهنگی منطقه‌ای ماشین سرکوب دولتی بجان مردم این کشور افتاد و با وحشانه‌ترین و بی‌رحمانه‌ترین شکل به قصابی و سرکوب مردم پرداخت تا اینکه بشریت شاهد یک فاجعه انسانی دیگر از مصیبت‌بارترین و پردردترین فجایع جامعه بشری در این عصر گردید. کوچ، آوارگی، گرسنگی و فرار بیش از دو میلیون انسان در گل و لای و برف و سرما بدون هیچ سرپناهی از ترس ماشین هار سرکوب و تیغ قصابی رژیم عراق دفتر سیاسی حزب کمونیست که نسبت به کل حوادث بعد از جنگ خلیج و قیام مردم تا آن موقع حرفی نزنده بود فراری صادر می‌کند و در یک بند آن می‌گوید: "عملکرد ناسیونالیسم کرد در بحران خاورمیانه، از جمله تبدیل توده‌های وسیع یک ملت محروم به زایده سیاست امپریالیستی ... (تاکید از من است) بدین ترتیب غیر مستقیم قیام و مردم کردستان عراق لقب زایده سیاست امپریالیست را در این قرار دریافت می‌کند و در کل متن قرار سعی و تلاش آشکاری دیده می‌شود تا عامل و مسبب اصلی سرکوب قیام مردم معرفی نگردد.

در همین قرار درونی به مردم کردستان عراق و مبارزات و رنج و محنت و سرکوب چندین ساله شان کوچکترین اشاره‌ای نمی‌شود. بخشی از حق تعیین سرنوشت آزادانه مردم کردستان در میان نیست. پشتیبانی‌ای از مبارزات و حقوق عادلانه مردم کرد در همین قرار که علنی هم نیست و به مثابه یک اطلاعیه درونی برای اطلاع اعضاء عمل می‌کند، دیده نمی‌شود. تلاش بی‌ثمری صورت می‌گیرد تا منشاء اختلافات و درگیریهای چندین ساله عراق که در این مقطع تنها رشد یافته است تنها و تنها به جنگ خلیج و آمریکا ربط داده شود و گذشته و تاریخ فراموش می‌شود و در بهترین حالت موضع دس چنین اعلام می‌شود: "ما خواهان پایان یافتن فوری مصایب مردم کرد (چگونه و از چه طریقی؟) و ایجاد امکانات و تضمین‌های لازم برای بازگشت داوطلبانه آوارگان به کار و زندگی خود (ایجاد امکان و تضمین توسط چه مرجعی و چگونه؟). برسمیت شناختن حق آنها برای ورود و استقرار در هر کشوری که خود انتخاب کنند و اعاده کلیه حقوق اجتماعی و شهروندی آنها هستیم" (حقوق اجتماعی و شهروندی آنها البته باید برسمیت شناخته شود، اما در عراق تاکنون سرکوب، کوچ اجباری، تخریب شهر و روستاهایشان، بمباران شیمیایی و ... و بی حقوقی کامل بوده است، چه چیز باید "اعاده" شود؟ (یادداشت از متن دس تمام پراپانته‌ها و تاکیدها از من است) گذشته از کلی بودن و نامشخص بودن این خواستها از جانب یک حزب کمونیستی، بیشتر و تکمیل‌تر از موضع‌گیری هیچ کدام از سازمانهای "طرفدار حقوق بشر" نیست و کسی کمتر از اینها را نگفته است.

موضع‌گیری درونی دفتر سیاسی در قبال مردم کردستان سرانجام در کارگر امروز اولین بار از قول رفیق رضا مقدم بطور علنی بدین ترتیب اعلام می‌شود "این سرنوشت ملتی شد که رهبران ناسیونالیست و کوتاه بین آنرا به سرنوشت جنگ در خاورمیانه، منافع آمریکا و امپریالیستها و نظم نوین جرج بوش گره زدند. در جنگ خاورمیانه کنار آمریکا و متحدینش ایستادند." (کارگر امروز شماره ۱۳).

بدین ترتیب اولاً قیام مردم کردستان و مبارزاتشان از رهبران و احزاب ناسیونالیست عمداً تفکیک ناپذیر تصور می‌گردد. ثانیاً تقابل احزاب و سازمانهای گرد آمده در جبهه کردستانی عراق با مردم قیام کننده در جریان قیام عمداً نادیده گرفته می‌شود در حالیکه دس و همه اعضاء آن دقیقاً از رودر روی و اختلافات ارگانهای توده‌ای برآمده از قیام مردم با احزاب و عناصر جبهه کردستانی در مورد مسائل مختلف از اداره

امور شهرها گرفته تا چگونگی رفتار با ارگانها و بوروکراسی دولتی موجود، از مسلح شدن زنان، جنبش شورایی و ... که همه اینها بر خلاف سنت و مبارزات سنتی و ناسیونالیستی است، اطلاع کامل دارند. ثالثاً قیام مردم کردستان عراق یک ابتکار کاملاً توده‌ای بود. روزهای قبل از قیام حتی در همه شهرها "دستجات و گروههای قیام" تشکیل شده بود که اساساً ربطی به سازماندهی و تشکیلات این احزاب نداشتند و حتی آنها با یک تاخیر تقریباً دو روزه در اطراف سلیمانیه و رانیه خود را به مردم قیام کننده رساندند. این واقعیات روشن و انکار ناپذیرند. رابعاً اگر مردم و قیامشان "جنگ خاورمیانه" (البته شروع قیام و مبارزه مردم کرد و عرب پس از ختم جنگ خلیج و توافق نامه امضاء شده شوارتسکف و فرماندهان عراقی بود.) به "منافع آمریکا و امپریالیستها گره خوردند." و "در کنار آمریکا و متحدینش ایستادند" پس چراغ سبز دادن به و تشجیع ارتش عراق از جانب آمریکا و آزاد نمودن پرواز هلیکوپترها برای بمباران و اسیدباران کردن مردم شهرهای کردستان عراق و چشم پوشی شان از موشک باران شهرها توسط موشک‌هایی که طبق قرار می‌بایست از بین بروند چگونه توجیه می‌شود؟ چگونه بود که آمریکا و متحدینش ملت و جنبش را که در "جنگ خاورمیانه" در کنارش ایستادند "و به" منافع آمریکا و امپریالیستها گره خوردند" این چنین خطرناک و غیر قابل تحمل ارزیابی می‌کنند که در مهیا کردن زمینه سرکوبش توسط ارتشی که دیروز در تقابل با ارتش آمریکا بود و در جنگ خاورمیانه تنها ارتش طرف نزاع بود لحظه‌ای تردید به خود راه نداد؟ بالاخره کدام یک با منافع آمریکا و نظم نوین بوش بیشتر خوانایی داشت، مبارزه مردم کرد و قیامشان بر علیه بوروکراسی و ماشین سرکوب نظم بورژوازی یا ارتش و رژیم تسلیم شده و رام گردیده عراق؟ انتخاب آمریکا به بهترین نحوی نشان داد که کدام یک با منافع آمریکا و امپریالیستها هم‌خوانی داشت و نشان داد که علیرغم هر "صف آرابی" ای که در جنگ خاورمیانه بود، در برابر جنبش و قیام و ابتکار توده‌ای از پائین، این ارتش عراق و آمریکا بودند که بر علیه مردم در یک صف و در کنار هم قرار گرفتند. این واقعیت عینی و رویداد حقیقی بود نه ادعاهای د.س این واقعیات زنده و ملموس و عینی علیه حکم د.س و اعضای آن در مورد قیام مردم کردستان گواهی می‌دهند (جای توجه است که هیچ‌جا در نوشته‌های د.س از قیام اسمی برده نمی‌شود گویی کلمه ممنوعه است. آیا اساساً قیامی توده‌ای را برسمیت می‌شناسند؟ اگر جواب مثبت است، نظرشان در این باره چیست؟ آیا قیام مردم علیه بوروکراسی دولتی همان ناسیونالیسم است)

در ادامه آژیتاسیون علیه مردم و قیام در کردستان مقاله "تراژدی کرد" (کارگر امروز ۱۴، رفیق ایرج آذرین) نوشته می‌شود که دیگر نه غیر مستقیم بلکه بلاواسطه کل جنبش و قیام کردستان را مورد حمله قرار می‌دهد. همان روشی که در شماره پیشین کارگر امروز مرزی بین رهبران و احزاب سنتی با قیام و جنبش مردم کرد نمی‌شناسد و قایل نمی‌گردد. (البته برای اینکه بتواند کل جنبش را تخطئه نماید) این بار با صراحت بیشتری مستقیماً به مردم، مبارزه و صف‌بندی‌شان حمله می‌کند و باین منظور در برابر کل مبارزات و قیام مردم کردستان تنها یک نمونه منفی در خارج کردستان و بی‌ربط به قیام و جنبش توده‌ای مردم کردستان در لندن کافی است تا با آن خصلت کل این مبارزات رقم زده شود و با این نمونه معرفی گردد. گوش کنید: "... کودکان کرد را با لباس محلی در لندن نشان می‌دهند که برای دادخواهی به در خانه تاجر در لندن فرستاده شده‌اند همان تاجری که دشمن شماره ۱ معدنچیان بریتانیاست. کارگران بریتانیا چه احساسی نسبت به این جنبش باید داشته باشند؟ اتحادیه‌های کارگری آمریکا که با جنگ بوش در خاورمیانه مخالفت کردند چه قضاوتی در باره جنبش که در کنار دولت آمریکا قرار گرفت باید داشته باشند؟" (کارگر امروز شماره ۱۴، ر. ایرج آذرین) نویسنده مقاله هنوز اظهار مطالب فوق را کافی نمی‌داند، چون شاید وی نیز به این نکته پی برده باشد که ممکن است هنوز کسانی پیدا شوند و منظور وی را توجیه نمایند و بگویند "این حمله به همه مردم کردستان و مبارزاتشان نیست، بلکه علیه ناسیونالیسم به عنوان یک شیوه و سنت مطرح در جامعه کردستان است و ... لذا ضروری می‌داند با روشنی تمام اعلام کند: "جریانات ناسیونالیستی مردم کرد را از صف جنبشهای ترقیخواه جدا کردند و به صف مقابل فرستادند." و در ادامه

نتیجه می‌گیرد که "فضاوت نیروهای پیشرو اجتماعی" در باره این جنبش و این صف بندی " نمی‌تواند بهتر از قضاوت در مورد جنبشهایی در آنگولا و افغانستان باشد که یونیتا یا مجاهدین اسلامی در راسش قرار دارند." (نقل قولها از شماره ۱۴ کارگر امروز، تاکیدها از من است)

برای پیشبرد این سیاست روز به روز و هر بار بیشتر از دفعه قبل مستقیما و بلاواسطه قیام و مبارزه کردستان را مورد حمله قرار می‌دهند. و جنبش را در اوج شور و رادیکالیسم توده‌ای با مزدوران یونیتا مقایسه می‌کنند و به بدترین شیوه ممکن در تحریف حقایق سیاسی می‌کوشند کارگران و زحمتکشان کرد را "شریف" می‌نامند تا بلافاصله بعدا با مزدوران یونیتایی در یک ردیف قرارش دهند. د.س باید بداند که کارگر انگلیسی و آمریکایی خود را هم سرنوشت کارگران و زحمتکشان کرد می‌دانند، این نوع دلسوزی دفتر سیاسی مطمئنا خشم و بیزاری این کارگران را بر می‌انگیزد. شیوه این کارگران این نیست که دنبال کوچکترین بهانه‌ای در لندن بگردند تا جنبش شورایی را در کردستان مورد تکفیر و نفرین قرار دهند و اگر بدانند که همه اینها بنام آنها صورت می‌گیرد و خود را به کارگر منتسب می‌نماید، قطعا خشمشان ده چندان می‌گردد. کارگر انگلیسی و آمریکایی در سیمای قیام مردم کردستان و شوراها، سنت و تاریخ و هم طبقه‌ای خود را می‌بیند و قطعا در کنارش قرار می‌گیرد و همه اینها را به آقای بوش و تاچر و ناسیونالیست کرد دو دستی تقدیم نمی‌کند و نخواهد کرد.

یونیتا از عده‌ای مزدور تشکیل یافته که سالهاست کرور کرور پول و اسلحه آمریکایی در اختیارشان گذاشته می‌شود، چند هزار مزدوری است که تکنیک مجهز و تعلیمات آمریکایی را بیش از پانزده سال است در اختیار دارد و یکی از کارتهای بازی آمریکا در آفریقا است. یونیتا مردم آنگولا نیست، شورای کارگران نیست. مبارزه مردم آنگولا رانمی‌توان با وجود یونیتا خدشه دار نمود. در تصور رفیق ایرج آذرین مردم کردستان و مبارزه‌شان در نقش یونیتا هستند و قطعا درست است که نتیجه بگیریم طرف مقابل آنها یعنی ارتش عراق نقش مردم و ملت آنگولا را دارند. یا مجاهدین افغان را روسای قبایل و عشایر و مراجع مذهبی و مریدان و ایل و عشیره آنها تشکیل می‌دهند و همه کشورهای مرتجع منطقه از آنها پشتیبانی کامل سیاسی و مادی به عمل می‌آورند و مجهزترین و مدرن‌ترین تکنیک جنگی پیشرفته آمریکایی در اختیارشان قرار می‌گیرد و یک بودجه کلان رسما اعلام شده و تصویب شده توسط کنگره آمریکا دریافت می‌نمایند. آیا کسی این مقایسه را از دفتر سیاسی و رفیق ایرج آذرین می‌پذیرد؟ قطعا نه.

قیام مردم کرد را نمی‌توان با آنها مقایسه کرد بلکه با مبارزات مردم فلسطین و آفریقای جنوبی باید مقایسه گردد و در این ردیف قرار می‌گیرد و با چنین اسم و رسمی شناخته می‌شود و مسلما بر چسب و انگ‌های دفتر سیاسی ذره‌ای از این حقیقت نمی‌کاهد. بخصوص وجود شعارهای رادیکال و برپایی شوراها به تمامی تصویر د.س را در هم می‌شکند.

جنبش مردم عراق و قیام مردم کردستان خشم آمریکا را برانگیخت و در برابر آن ارتش عراق را انتخاب نمود. چگونه می‌توان گفت: "مردم کرد در کنار آمریکا ایستادند" و "از صف جنبشهای ترقیخواه جدا شده" و به "صف مقابل" تعلق دارند؟ البته این اولین بار نیست که مبارزات مردم کرد اینچنین مورد اتهام قرار می‌گیرد. پس از قیام مردم ایران نیز، که جنبش کارگران و زحمتکشان کرد بر علیه رژیم اسلامی رشد یافت، حزب توده و راست‌ترین جناحهای پوپولیسم ایران با همین برچسب بر علیه آن ایستادند. علی قاضی (پسر قاضی محمد) پالیزیان و ... از بهانه‌هایی بودند که حزب توده و شرکاء برای لکه دار نمودن جنبش مردم کردستان به آن متوسل می‌شدند. استدلال و بحث طیف توده‌ای چنین بود: "رژیم جمهوری اسلامی با آمریکا در تضاد و درگیری است. ایران مهمترین کشور تحت نفوذ آمریکا در منطقه، از این دایره درآمده است و این

ضربه بزرگی است بر حضور و نفوذ آمریکا در کل منطقه، سردار جاف (در باری سابق) در پاره می‌جنگد و پالیزیان از وی حمایت می‌نماید و ... علی‌رغم اینکه پاسداران و یا جناح راست رژیم به زورگویی و سرکوب مردم کرد می‌پردازند، اما جنگیدن با این رژیم در این شرایط به نفع آمریکاست و قرار گرفتن در یک صف آرای معین و دفاع از منافع امپریالیسم و آب به آسیاب آن ریختن و ... "آیا باید به یاد آوردن این استدلالها و مروری در رویدادهای آن زمان و مطالعه مواضع کنونی دفتر سیاسی و نحوه استدلال و بیانشان هر کسی بی‌اختیار به یاد حزب توده و اکثریتی‌ها و شرکایشان نمی‌افتد؟ از نظر من این مواضع هر چند در زمان و مکانهای مختلف، اما ماهیتا یکی هستند. هر دو شرایط جهانی و منطقه‌ای را بهانه قرار می‌دهند تا بر علیه یک مبارزه و قیام توده‌ای و بر علیه خواست بر حق کارگران و زحمتکشان علیه رژیمهای مربوط، بایستند، قطعاً این نگرش در سنت و مبارزات تاکنونی حزب کمونیست و کومه‌له جایی ندارد و با آن نمی‌تواند هم‌خوانی داشته باشد.

دقیق شدن در روایت و موضع دفتر سیاسی در مورد این قیام (یا بقول آنها حرکت) بسیار جالب است. اولاً بیش از اندازه در مورد شماره نیرو و قدرت و امکانات جنبش کردستان اغراق می‌کنند و در مقابل ارتش عراق را نیز "قصابی شده" و رژیم عراق را بینهایت ضعیف و ناتوان تصویر می‌کنند. مثلاً ادعا می‌کنند که جنبش کردستان "تانک، هلیکوپتر و هواپیما در اختیار داشتند". صدها هزار نیروی مسلح داشتند و " ... و این همه سخاوت و بخشش به مردم کرد از نظر نویسنده مقاله کارگر امروز لازم است و ضعیف نشان دادن و در "محاصره اقتصادی قرار گرفتن عراق" و برجسته نمودن ضعفهای ارتش عراق و حتی به کار بردن توصیف "قصابی شده" از آنها در مقابل جنبش کرد در همان پاراگراف ضروری است (گویی مردم کرد جزو مردم عراق نیستند و محاصره اقتصادی و فشارهای جنگ را تحمل نکرده‌اند، در حالیکه آنها از طرف رژیم عراق نیز محاصره اقتصادی شده بودند) تا بر این زمینه اتهام وابستگی بگیرند و اغراق بدور از منطق نیز در این راستا ایرادی ندارد.

هر آدم بی‌خبر از فن نظامی به این امر آگاه است که استفاده از چنین ابزارهای هوایی و زمینی سنگین و مدرنی به پرسنل تعلیم دیده، تعمیرگاه مجهز و سوخت ویژه و ... نیاز دارد. آخر مگر نه اینکه هر تک پرواز هلیکوپتر و هواپیما تغییر و تعمیر بخشی از قطعات آن را ملزم می‌سازد. بدیهی است که مردم کردستان عراق هیچکدام از این ملزومات را در اختیار نداشتند تا بتوانند حتی یک هواپیما و هلیکوپتر را در باند فرودگاه به حرکت درآورند.

آری همه این اغراقها و بیان غیر واقعی رویدادها حتی به لحاظ وقایع نگاری، تنها بخاطر مقاصد سیاسی و کم ارزش نمودن قیام مردم کردستان و تحقیر آن صورت می‌گیرد.

اگر صد بار دیگر جمهوری اسلامی و رژیم عراق با آمریکا در تضاد و اختلاف و جنگ باشند، ذره‌ای در مقابل مردم و جنبش و مبارزه آنها حقانیت ندارند که هیچ بلکه به اندازه سر سوزنی از حقانیت مبارزه و جنبش مردم بر علیه این رژیمها کاسته نمی‌شود و کسی به این خاطر نمی‌تواند آنها را متهم به "در صف آمریکا قرار گرفتن بنماید". در کردستان ایران حزب دمکرات خیلی بیشتر و زودتر از احزاب کردی مشابه در کردستان عراق در جلب حمایت آمریکا و تلاش برای برقراری ارتباط کوشیده است. آیا بنا به استدلال امروز دفتر سیاسی مردم کردستان ایران نیز از "صف جنبشهای ترقیخواه" جدا شده‌اند و آنها نیز "در کنار آمریکا" ایستادند؟ آیا ماهیت حزب دمکرات و احزاب کردی در کردستان عراق تفاوتی دارد؟ آیا به دلیل پیامهای دبیر کل حزب دمکرات کردستان ایران به آمریکا می‌توان جنبش در کردستان ایران را با یونیتا مقایسه کرد؟ به نظر من نه. اما دفتر سیاسی که قبلاً تصمیم گرفته است مبارزه و حقانیت مردمی را انکار نماید

لقب یونیتا و "در کنار آمریکا ایستادن" و ... را به سادگی به آنها نسبت می‌دهد. برای روشن نمودن بیشتر مطلب از فلسطین مثال می‌آورم:

همه می‌دانیم یاسر عرفات به مشاور و حامی صدام حسین تبدیل شد و سازمان آزادیبخش فلسطین از عراق دفاع نمود و یا حتی چون نمایندگان فلسطین مقامات آمریکایی را ملاقات کرده‌اند و سازمان آزادیبخش فلسطین موافق ارتباط و مذاکره رو در رو با آمریکا و حتی با اکثر کشورهای غربی ارتباط دارد، جنبش فلسطین دیگر قابل پشتیبانی نیست و در کنار آمریکا قرار گرفته است؟ قطعاً نه. هزاران بار می‌توان این شیوه و روش ناسیونالیستی عرفات و سازمان آزادیبخش فلسطین و اتحادیه میهنی و پارتی را مورد انتقاد شدید و حمله قرار داد، اما نمی‌توان و نباید در اثر وجود این روشها که قطعاً تاثیرات منفی خود را در مبارزه مردم فلسطین و مردم کردستان به جا می‌گذارد. بلافاصله مبارزه فلسطین و قیام و جنبش مردم کردستان را تخطئه نمود و ادعا کرد که "از صف جنبشهای مترقی" جدا شده‌اند.

همچنانکه گفتیم تلاش برای جلب حمایت آمریکا در میان احزاب کردی در ایران و عراق تازگی ندارد و این بیانگر بیشتر به راست چرخیدن این احزاب در چند سال گذشته است. اما چرا بلافاصله بعد از جنگ خلیج این مسئله آنچنان عمده می‌شود که دیگر قیام مردم کردستان را نیز قابل پشتیبانی نمی‌کند؟ ماهیت آمریکا از قبل و بعد از جنگ خلیج تغییری نکرده است و روش و ماهیت این احزاب نیز همچین. اما چرا ارتباط دیروزشان با آمریکا "مردم کرد" را در "صف آمریکا" نمی‌ایستاند (تا حال دفتر سیاسی نه در مورد کردستان ایران و نه کردستان عراق چنین ادعایی نداشته است) ولی ارتباط و نزدیکی امروز آنها مردم کرد را در کنار و در صف امپریالیسم قرار می‌دهد؟

در نگرش د.س سیاسی جنگ خلیج به مبداء تاریخ و منشاء تمام تضادها و اختلافات تبدیل می‌شود. بدین ترتیب همه گذشته و تاریخ تضادهای مردم کردستان و رژیم عراق به فراموشی سپرده و تلاش عامدانه‌ای به عمل می‌آید تا همه مسایل و تضاد و اختلافات قدیمی‌تر با جنگ و رو در روی آمریکا - عراق توضیح داده شود. قطعاً دفتر سیاسی میدانند و یا حداقل باید بدانند که این اولین بار نیست مردم کرد عراق آواره می‌شوند. مدتها و سالها قبل از اشغال کویت و حمله آمریکا به ارتش عراق بیش از چهار هزار روستا و شهر و شهرک با جمعیتی در حدود دو میلیون نفر در کردستان عراق با خاک یکسان شده‌اند و مردم آن آواره و کوچانده شده، چشمه‌ها، باغات و مزارع منفجر گردیده و سوزانده شد. این مردم در اردوگاههای اجباری اسکان داده شدند که با چند مدرسه و تعدادی پادگان و پایگاه نظامی شکل یک اردوگاه کامل اسیران را بخود گرفته‌اند. حتماً دفتر سیاسی نیز می‌دانند که با ماشینهای جمع آوری زباله و تخلیه فاضلاب شهرهای بزرگ آب این اردوگاهها تامین می‌شد. این همه حقوق اجتماعی و شهروندی‌ای بود که گویا باید "ادعا" شود! آیا این کوچ و آوارگی و وضعیت فلاکتبار به کدام جنگ مربوط بود؟ آیا عامل و مسبب این وضعیت که سالیان درازی است در جلو چشم همه ما برقرار بوده چه کسی است؟ آیا ویران سازی، آواره نمودن و حکم و دستور نظامی به ارتشی که به کردستان یورش آورد و در آن قید شده بود، "هر جا مقاومت شد، همه را بکشید" و "هر جا مقاومتی نبود غارت کنید" و یا اینکه در کرکوک "پاتول (شلوار کردی) پوش را زنده نگذارید، ادامه و سیر طبیعی همان سیاستهای قبلی نیست؟ جواب من مثبت است. آیا با وجود این حقایق آشکار و انکار ناپذیر اعضای دفتر سیاسی هنوز هم فکر می‌کنند که ادعای آنها مورد قبول هیچ انسان بی طرفی واقع شود؟

از طرف دیگر قیام و جنبش مردم کردستان عراق درسها و تجارب ارزنده‌ای در بر دارد. اولاً قیام در کردستان همه گیر و سراسری و تهورآمیز و بی باکانه بود و توده‌های خروشیده ارگانهای بوروکراتیک دولتی را از ابتدا

تا انتهای قیام آماج حمله خود قرار دادند. ثالثاً توده قیام کننده ارگانهای حاکمیت توده‌ای و مشخصاً جنبش شورایی برپا نمودند و بر اداره امور توسط مردم و قدرت این ارگانها در مقابل احزاب سنتی اصرار ورزیدند. سازماندهی و مسلح نمودن زنان، شرکت آنها در شورای محلات و برچیدن ارگانهای بوروکراتیک دولتی. برخورد انسانانه و صمیمانه با سربازان و آزاد نمودن آنها و مهمان کردن سربازان عرب در شهرهای کردستان (که از ترس رژیم عراق جرات نداشتند از کردستان خارج شوند چون اولین گروه بازگشتی اعدام شده بودند) و خوش رفتاری با آنها و برخورد دوستانه با خانواده‌های عربی که در دوران جنگ خلیج و از ترس بمبارانها به شهر و روستاهای کردستان آمده بودند همه و همه آلترناتیو کارگران و زحمتکشان (هر چند کوتاه عمر) در برابر آلترناتیو بورژوازی و سنت بورژوا ناسیونالیستی بود و تقابل و تفاوت آشکاری را با جنبش سنتی و ناسیونالیستی به نمایش می‌گذارد. همین نمونه‌ها و همین چند هفته دوام بارز این آلترناتیو تاثیر غیر قابل زودنی در فرهنگ سیاسی در جامعه کردستان می‌گذارد و به طور زنده و روشن روش و طریق دیگری در مبارزه قد علم کرد که هرگز فراموش نمی‌شود و در خاطره مبارزات و مردم کردستان خواهد ماند. اینها مقدس و قابل دفاع و پشتیبانی است و حمله کنندگان و در هم شکنندگان این دستاوردهای توده‌ای عاملان و مزدوران سرمایه و امپریالیسم‌اند. ارتشی که به این جامعه و مردمش حمله نمود در کنار و در راستای منافع آمریکاست نه مردمی که با رهبران ناسیونالیست نیز درافتادند و از خود و دستاوردهایشان دفاع کردند.

اما قیام و حرکت مردم ضعف‌هایی نیز داشت. اول اینکه پس از سرکوب چند شهر جنوبی عراق. قیام اساساً به کردستان محدود ماند و اساس بوروکراسی دولتی و ارتش در سراسر عراق و بویژه در مرکز و پایتخت دست نخورده باقی ماند. دوماً قیام از تدارک و سازماندهی ضعیفی برخوردار بود و وجود احزاب و تشکیلاتهای سنتی (هر چند که در اوایل فقط دنباله رو قیام بودند) که سازمان داشتند باعث می‌شد در شرایطی که جریان‌ات رادیکال تدارک و سازماندهی کافی نداشتند، بتوانند بر وزن و تسلط خود بیافزایند و از برایی و قدرت ارگانهای برخاسته از قیام بکاهند. نتیجتاً ابتکارات توده‌ای و تسلیح و سازماندهی عمومی مردم رشد کافی ننمود. سوم اینکه جریان سوسیالیستی ضعیف و فاقد تجربه لازم برای سازماندهی و اداره امور و برپایی حاکمیت توده‌ای بود و همچنین از رهبران و فعالین شناخته شده در سطح همه کردستان برخوردار نبود و بالاخره شیوه‌های سنتی مبارزه و باورهای ناسیونالیستی هنوز بر ذهن بخشی از توده‌ها سنگینی می‌کرد.

این نقطه ضعفهای اساسی عامل اصلی در شکست قیام بودند. اما دفتر سیاسی که نفس قیام را نمی‌پذیرد خیلی ساده بی‌طرفی آمریکا یا بقول رفیق رضا مقدم "بمب بی‌طرفی آمریکا" را عامل اصلی شکست قیام می‌داند و وانمود می‌کند که عامل آمریکا و یا قول مساعد رهبران احزاب کردستانی در مورد پشتیبانی آمریکا. موجب شکست قیام گردیده است و به این ترتیب تلاش بی‌ثمر و مصرانه‌ای حتی با در نظر نگرفتن و تحریف سیر رویدادها، به عمل می‌آید تا از اهمیت و اصالت این جنبش و حرکت توده‌ای بکاهند و تحقیرآمیز و از سر شوق و خوشحالی بگویند "همه چیز بدون مقاومت رها گردید" (کارگر امروز شماره ۱۳). اما جالب اینکه شروع قیام مردم در کردستان به لحاظ زمانی پس از هشدار و تهدیدهای آمریکا در مورد عدم دخالت در مسایل داخلی و عدم علاقه‌اش به تضعیف ارتش عراق بود. آمریکا از همان آغاز اعتراض و قیام در چند شهر جنوبی رسماً و آشکاراً انتخاب خود و دشمنی با قیام و ابتکار توده‌ای را نشان داده و اعلام نمود. با وجود این اعلام موضع آشکار و با وجود سرکوب خونین حرکت و قیام مردم در بعضی از شهرهای جنوب، مردم کردستان یکپارچه بی‌خاستند و برخلاف اتهام دفتر سیاسی، اتفاقاً در برابر نظم نوین آقای بوش برای آینده عراق قرار گرفتند و حمله به آنان نیز تاوان این سرکشی بود.

احزاب سنتی کرد نیز که در جبهه کردستانی گرد آمده بودند در کل این رویداد بن بست ناسیونالیسم و رو در روی بورژوازی کرد را با توده‌های مردم به نمایش گذاشت و کلاً سیاست آنها در درون کردستان و در

رابطه با جنبش توده‌ای مردم باز دارنده و منفی بود. اساسا به زد و بند و سازش در بالا امید بسته بودند.

این نیروها دنباله رو قیام مردم شدند اما به دلیل وجود تشکیلات و نیروی نظامی پس از آزادی شهرهای کردستان رشد و وزن بیشتری پیدا کردند. اما به زودی خصلت غیر دمکراتیک خود را بروز داده و با توده‌های قیام کننده و شورای محلات و شهرها بر سر اداره امور و نحوه برخورد به دستگاههای بوروکراتیک دولتی و حقوق و اختیارات شهروندان اختلاف پیدا کردند و در مقابل رادیکالیسم مردم ایستادند و حتی در مواردی سعی کردند نظر خود را با زور تحمیل نمایند.

در جریان مذاکره نیز جبهه کردستانی کله پا و بی کوچکترین توضیحی برای مردم (آنچنانکه شیوه همیشگی شان بوده است) در پشت درهای بسته به مذاکره پرداخت و در طول مذاکره و تاکنون نیز، بدون اینکه مقامات عراقی کوچکترین اظهار نظری بنمایند. این هیئت کردهاست که از "حسن نیت" عراقیها صحبت به میان می آورد و "اعتماد فی مابین" و توافق "قریب الوقوع" را وعده می دهند. اما مقامات رسمی عراقی در مورد محتوای مذاکرات سکوت کامل کردهاند.

به عنوان نتیجه گیری :

۱ - قیام و جنبش مردم کرد و عرب قابل پشتیبانی است. آنچه در کردستان عراق روی داد جنبش مردم برای احقاق حقوق عادلانه خود از یکطرف و سرکوب و قتل عام مردم و غارت و ویرانگری از طرف دیگری می باشد. قطعاً ما در تهییج و آژیتاسیون علیه عراق به طور علنی محدودیت داریم اما ممکن بود در تحلیل، سمپاتی خود و اصول خود را در مورد قیام مردم بیان داریم و حتی بیشتر از آن پشتیبانی خود را پنهان نسازیم. چنانکه رهبری کومه له در محل چنین کرد و کاری بجا و مفید بود.

نفوذ و شرکت سازمانهای سنتی و ناسیونالیسم کرد در این جنبش به هیچوجه باعث نمی گردد که در مقابل دولت مرکزی کل جنبش و خواست مردم کرد قابل پشتیبانی نباشد و ازحقانیت آن کاسته شود. اما در رابطه با کارگران و زحمتکشان کرد و عرب باید ناسیونالیسم کرد را نیز مورد نقد قرار داد.

۲ - شکست قیام مردم در کردستان گذاشته از عواملی از قبیل پراکندگی و سراسری نبودن قیام در سراسر عراق، و ضعف و کم تجربگی در آلترناتیو سوسیالیستی در کردستان و سنگین نمودن شیوه های سنتی مبارزه بر ذهن توده های و عدم وجود یک سازمان سراسری عراق که رادیکالیسم توده ای را سازمان دهد، عوامل دیگری نیز در آن تاثیر به سزا داشته اند. اولاً کردستان عراق در اثر سیاست سرکوبگرانه عراق به چند شهر و شهرک محدود شده است و اکثر شهرکها در واقع اردوگاههای اجباری هستند تقریباً بودن هیچ نقش تولیدی در اقتصاد عراق. حتی اقتصاد پایه کشاورزی و روستایی در کردستان عراق به شدت ویران شده و تضعیف گردیده است بدون اینکه این امر در اثر یک سیر طبیعی رشد اقتصاد سرمایه داری باشد و مثلاً بجای آن در مناطق پر جمعیت حاصلخیز شاهد وجود و رشد شرکتهای کشاورزی و یا کشاورزی مدرن با تکنیک پیشرفته و امروزی باشیم، بلکه کشت و کار و بهره برداری در اکثر مناطق ممنوع گردیده است.

ثانیا در سرکوب مردم کردستان نه تنها عراق "منزوی" نبود بلکه تایید و تشویق و پشتیبانی ضمنی همه کشورهای مرتجع منطقه و آمریکا را نیز با خود داشت و با همه آنچه در کویت با آن نجنگید، به مردم کردستان یورش آورد. ترس و هراس از سرکوب و کشتاری که در یک ربع قرن بر مردم کرد گذشته است هیچ توهمی در مردم نسبت به دامنه قساوت و قتل عامی که در راهشان بود باقی نگذاشته بود و از طرف دیگر

مردم کردستان عراق از فرصت بدست آمده برای حمله به رژیم و ارگانهای سرکوبگرش استفاده کردند. اما با تجربه بیست و پنج سال گذشته بی کفایتی و عدم توانایی رهبری بورژوازی و شیوه و روش آنها، برای توده مردم به اثبات رسیده بود و به این رهبری بی اعتماد بودند و سازمان یابی توده ای و آلترناتیو رادیکال و سوسیالیستی نیز ضعیف و کم قدرت بود. و در نتیجه در اثر نبردهای کرکوک و اطراف آن چه نبردهایی که برای تصرف شهر صورت گرفته بود و چه نبردهایی که برای مقاومت در استان کرکوک و شهرهای آن سازمان یافته بود، تلفات سنگین به مردم وارد آمد و رژیم عراق نیز گذشته از اینکه در میدان نبرد به هر شیوه و تکنیکی متوسل شد، چه در حین عقب نشینی و چه در هنگام پیشروی قتل عام وحشیانه ای نمود. نفس نبردهای کرکوک و مقاومت کرکوک نقطه عطف اصل در اوج و فروکش قیام و مقاومت توده ای است. از طرف دیگر به دلیل موقعیت و ویژگی کردستان عراق، پس از تصرف کرکوک و اربیل و آوارگی میلیونی انسانها از این مناطق، ظرفیت پذیرش این میلیونها انسان و سیر کردن و سازمان دادن آن در دیگر شهرها، آنهم در فصل سرما و باران تقریباً به امری غیر ممکن تبدیل شد. همه واقعیت های فوق نشان می دهند که این نه بمب بی طرفی آمریکا (مدتها بعد از اعلام "بی طرفی" و یا ظرفیت آمریکا با مردم کرد، در کردستان مردم قیام نمودند) بلکه ضعف و کمبودها و ارزیابی های نادرست در جنبش مردم و سرکوب ها و وحشیانه ارتش مجهز و هنوز پر قدرت عراق بود که مقاومت توده ای را در هم شکاند و برخلاف آنچه د.س ادعا می کند اتفاقاً مقاومت های سرسختانه ای نیز در حد توان و ظرفیت و سازمان یابی مردم صورت گرفت. اما قطعاً اگر ضعف های فوق وجود نداشت و یا کمتر بود و یا آلترناتیو سوسیالیستی پرقدرت تر بود دامنه مقاومت نیز بر مراتب بیشتر می شد.

۳ - دفتر سیاسی از همان ابتدای جنگ خلیج از عامل عراق به عنوان یک عامل منطقه ای چشم پوشی نمود و جنگ افروزی و انگیزه های عراق در منطقه و عملکرد آن در رابطه با مردم و زحمتکشان و وظیفه پرولتاریای عراق در برابر این زورگویی و قلدری منطقه ای را فراموش کرد و سپس در درگیریهای داخلی عراق و به طور مشخص در برابر جنبش کردستان برخلاف تمام پرنسپ های کمونیستی و انقلابی به آژیتاسیون علیه مردم و جنبش مردم کردستان پرداخت و عملاً تمام قساوت و جنایتکارهای صورت گرفته را توجیه نمود. در تحلیل د.س، عراق محور ناسیونالیسم میلیتانت (مبارز) عرب در برابر امپریالیسم و مبارز ضد امپریالیستی و جنبش و قیام مردم کردستان "زایده امپریالیسم" تصویر و توصیف می شوند.

بدین ترتیب در غلطیدن دفتر سیاسی به "مبارزه ضد امپریالیستی" از نوع توده ای، فدایی عملاً مواضع اتخاذ شده از جانب آنان را در عالم واقع به چیزی جز مخالفت با جنبش و قیام مردم کردستان نمی توان تفسیر کرد و این تماماً با اهداف، آرمانها و سنت تاکتونی حزب کمونیست مغایرت دارد و بدتر اینکه همه اینها با اهداف سیاسی معینی صورت می گیرد که ربطی به مبارزه و تاکتیک و اهداف کارگری ندارد و به کلی با آن بیگانه است.

۹۱/۷/۱۴

۱) البته من قبول محدودیت در تبلیغ را بنا به مصالح دیپلماتیک در قبال عراق نادرست نمیدانم. اما توجیه تئوریک برای این نقطه ضعف و ارتقای آن تا حد اصول را کاملاً غیر اصولی میدانم. تازه ممکن بوده و هست که مواضع اصولی خود را بیان داریم. حداکثر باید آژیتاسیون درباره آن را محدود کرد.